

ترجمه و شرح بخش هایی از نامه ۳۱ نهج البلاغه

هرکس که شود داخل حصن حیدر / ایمن بود از عذاب روز محشر

جز مهر علی و آل چیزی نبود / سرمایه ی طوبا و بهشت و کوثر

فهرست مطالب نامه

- ۱ انسان و حوادث روزگار
- ۲ مراحل خودسازی
- ۳ اخلاق اجتماعی
- ۴ شتاب در تربیت فرزند
- ۵ روش تربیت فرزند
- ۶ ضرورت توجه به معنویات
- ۷ ضرورت آخرت گرایی
- ۸ معیارهای روابط اجتماعی
- ۹ تلاش در جمع آوری زاد و توشه
- ۱۰ نشانه های رحمت الهی
- ۱۱ شرائط اجابت دعا
- ۱۲ ضرورت یاد مرگ
- ۱۳ شناخت دنیا پرستان
- ۱۴ ضرورت واقع نگری در زندگی (ارزش های گوناگون اخلاقی)
- ۱۵ حقوق دوستان
- ۱۶ ارزشهای اخلاقی
- ۱۷ جایگاه زن و فرهنگ پرهیز

ترجمه:

۱ انسان و حوادث روزگار

از پدری فانی، اعتراف دارنده به گذشت زمان، زندگی را پشت سر نهاده- که در سپری شدن دنیا چاره ای ندارد مسکن گزیده در جایگاه گذشتگان، و کوچ کننده فردا، به فرزندی آزمند چیزی که به دست نمی آید، رونده راهی که به نیستی ختم می شود، در دنیا هدف بیماری ها، در گرو روزگار، و در تیررس مصائب، گرفتار دنیا، سودا کننده دنیای فریب کار، وام دار نابودی ها، اسیر مرگ، هم سوگند رنجها، هم نشین اندوه ها، آماج بلاها، به خاک در افتاده خواهش ها، و جانشین گذشتگان است. پس از ستایش پروردگار، همانا گذشت عمر، و چیرگی روزگار، و روی آوردن آخرت، مرا از یاد غیر خودم باز داشته و تمام توجه مرا به آخرت کشانده است، که به خویشتن فکر می کنم و از غیر خودم روی گردان شدم، که نظرم را از دیگران گرفت، و از پیروی خواهش ها باز گرداندم، و حقیقت کار مرا نمایانم، و مرا به راهی کشاند که شوخی بر نمی دارد، و به حقیقتی رساند که دروغی در آن راه ندارد. و تو را دیدم که پاره تن من، بلکه همه جان منی، آنگونه که اگر آسیبی به تو رسد به من رسیده است، و اگر مرگ به سراغ تو آید، زندگی مرا گرفته است، پس کار تو را کار خود شمردم، و نام های برای تو نوشتم، تا تو را در سختی های زندگی رهنمون باشد. حال من زنده باشم یا نباشم.

۲ مراحل خودسازی

پسرم همانا تو را به ترس از خدا سفارش می کنم که پیوسته در فرمان او باشی، و دلت را با یاد خدا زنده کنی، و به ریسمان او چنگ زنی، چه وسیله ای مطمئن تر از رابطه تو با خداست اگر سر رشته آن را در دست گیری. دلت را با اندرز نیکو زنده کن، هوای نفس را با بی اعتنایی به حرام بمیران، جان را با یقین نیرومند کن، و با نور حکمت روشنایی بخش، و با یاد مرگ آرام کن، به نابودی از او اعتراف گیر، و با بررسی تحولات ناگوار دنیا به او آگاهی بخش، و از دگرگونی روزگار، و زشتی های گردش شب و روز او را بترسان، تاریخ گذشتگان را بر او بنما، و آنچه که بر سر پیشینیان آمده است به یادش آور. در دیار و آثار ویران رفتگان گردش کن، و بیندیش که آنها چه کردند از کجا کوچ کرده، و در کجا فرود آمدند از جمع دوستان جدا شده و به دیار غربت سفر کردند، گویا زمانی نمی گذرد که تو هم یکی از آنانی پس جایگاه آینده را آباد کن، آخرت را به دنیا مفروش، و آنچه نمی دانی مگو، و آنچه بر تو لازم نیست بر زبان نیاور، و در جاده ای که از گمراهی آن می ترسی قدم مگذار، زیرا خودداری به هنگام سرگردانی و گمراهی، بهتر از سقوط در تباهی هاست.

۳ اخلاق اجتماعی

به نیکی‌ها امر کن و خود نیکوکار باش، و با دست و زبان بدیها را انکار کن، و بکوش تا از بدکاران دور باشی، و در راه خدا آنگونه که شایسته است تلاش کن، و هرگز سرزنش ملامتگران تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد. برای حق در مشکلات و سختی‌ها شنا کن، شناخت خود را در دین به کمال رسان، خود را برای استقامت برابر مشکلات عادت ده، که شکیبایی در راه حق عادت پیوندیده است، در تمام کارها خود را به خدا واگذار، که به پناهگاه مطمئن و نیرومندی رسیده‌ای، در دعا با اخلاص پروردگارت را بخوان، که بخشیدن و محروم کردن به دست اوست، و فراوان از خدا درخواست خیر و نیکی داشته باش. وصیت مرا بدرستی دریاب، و به سادگی از آن نگذر، زیرا بهترین سخن آن است که سودمند باشد، بدان علمی که سودمند نباشد، فایده‌ای نخواهد داشت، و دانشی که سزاوار یادگیری نیست سودی ندارد.

۴ شتاب در تربیت فرزند

پسرم هنگامی که دیدم سالیانی از من گذشت، و توانایی رو به کاستی رفت، به نوشتن وصیت برای تو شتاب کردم، و ارزش‌های اخلاقی را برای تو بر شمردم. پیش از آن که اجل فرا رسد و رازهای درونم را به تو منتقل نکرده باشم، و در نظرم کاهشی پدید آید چنانکه در جسمم پدید آمد، و پیش از آن که خواهشها و دگرگونی‌های دنیا به تو هجوم آورند، و پذیرش و اطاعت مشکل گردد، زیرا قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود. پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آن که دل تو سخت شود، و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد، تا به استقبال کارهایی بروی که صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را کشیده‌اند، و تو را از تلاش و یافتن بی‌نیاز ساخته‌اند، و آنچه از تجربیات آنها نصیب ما شد، به تو هم رسیده، و برخی از تجربیاتی که بر ما پنهان مانده بود برای شما روشن گردد. پسرم درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها نظر افکنم، و در اخبارشان اندیشیدم، و در آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویا یکی از آنان شده‌ام، بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویا از اوّل تا پایان عمرشان با آنان بوده‌ام، پس قسمت‌های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم، و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیانبارش شناسایی کردم، سپس از هر چیزی مهم و ارزشمند آن را، و از هر حادثه‌ای، زیبا و شیرین آن را برای تو برگزیدم، و ناشناخته‌های آنان را دور کردم، پس آنگونه که پدری مهربان نیکی‌ها را برای فرزندش می‌پسندد، من نیز بر آن شدم تو را با خوبی‌ها تربیت کنم، زیرا در آغاز زندگی قرار داری، تازه به روزگار روی آورده‌ای، نیتی سالم و روحی با صفا داری.

۵ روش تربیت فرزند

پس در آغاز تربیت، تصمیم گرفتم تا کتاب خدای توانا و بزرگ را همراه با تفسیر آیات، به تو بیاموزم، و شریعت اسلام و احکام آن از حلال و حرام، به تو تعلیم دهم و به چیز دیگری نپردازم. اما از آن ترسیدم که مبدا رأی و

هوایی که مردم را دچار اختلاف کرد، و کار را بر آنان شبیه ناک ساخت، به تو نیز هجوم آورد، گر چه آگاه کردن تو را نسبت به این امور خوش نداشتیم، اما آگاه شدن و استوار ماندن را ترجیح دادم، تا تسلیم هلاکت‌های اجتماعی نگردی، و امیدوارم خداوند تو را در رستگاری پیروز گرداند، و به راه راست هدایت فرماید، بنا بر این وصیت خود را اینگونه تنظیم کرده‌ام. پسر من بدان آنچه بیشتر از به کار گیری وصیت من دوست دارم ترس از خدا، و انجام واجبات، و پیمودن راهی است که پدرانت، و صالحان خاندانت پیموده‌اند. زیرا آنان آنگونه که تو در امور خویشتن نظر می‌کنی در امور خویش نظر داشتند و همانگونه که تو در باره خویشتن می‌اندیشی، نسبت به خودشان می‌اندیشیدند، و تلاش آنان در این بود که آنچه را شناختند انتخاب کنند، و بر آنچه تکلیف ندارند روی گردانند، و اگر نفس تو از پذیرفتن سرباز زند و خواهد چنانکه آنان دانستند بداند، پس تلاش کن تا درخواست‌های تو از روی درک و آگاهی باشد، نه آن که به شبهات روی آوری و از دشمنی‌ها کمک گیری. و قبل از پیمودن راه پاکان، از خداوند یاری بجوی، و در راه او با اشتیاق عمل کن تا پیروز شوی، و از هر کاری که تو را به شک و تردید اندازد، یا تسلیم گمراهی کند بپرهیز. و چون یقین کردی دلت روشن و فروتن شد، و اندیشه‌ات گرد آمد و کامل گردید، و اراده‌ات به یک چیز متمرکز گشت، پس اندیشه کن در آنچه که برای تو تفسیر می‌کنم، اگر در این راه آنچه را دوست می‌داری فراهم نشد، و آسودگی فکر و اندیشه نیافتنی، بدان که راهی را که ایمن نیستی می‌پیمایی، و در تاریکی ره می‌سپاری، زیرا طالب دین نه اشتباه می‌کند، و نه در تردید و سرگردانی است، که در چنین حالتی خود داری بهتر است.

۶ ضرورت توجه به معنویات

پسر من در وصیت من درست بیندیش، بدان که در اختیار دارنده مرگ همان است که زندگی در دست او، و پدید آورنده موجودات است، همو می‌میراند، و نابود کننده همان است که دوباره زنده می‌کند، و آن که بیمار می‌کند شفا نیز می‌دهد، بدان که دنیا جاودانه نیست، و آنگونه که خدا خواسته است برقرار است، از عطا کردن نعمت‌ها، و انواع آزمایش‌ها، و پاداش دادن در معاد، و یا آنچه را که او خواسته است و تو نمی‌دانی. اگر در باره جهان، و تحولات روزگار مشکلی برای تو پدید آمد آن را به عدم آگاهی ارتباط ده، زیرا تو ابتدا با ناآگاهی متولد شدی و سپس علوم را فرا گرفتی، و چه بسیار است آنچه را که نمی‌دانی و خدا می‌داند، که اندیشه‌ات سرگردان، و بینش تو در آن راه ندارد، سپس آنها را می‌شناسی. پس به قدرتی پناه بر که تو را آفریده، روزی داده، و اعتدال در اندام تو آورده است، بندگی تو فقط برای او باشد، و تنها اشتیاق او را داشته باش، و تنها از او بترس. بدان پسر من هیچ کس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خدا آگاهی نداده است، رهبری او را پذیرا باش، و برای رستگاری، راهنمایی او را بپذیر، همانا من از هیچ اندرزی برای تو کوتاهی نکردم، و تو هر قدر کوشش کنی، و به اصلاح خویش بیندیشی، همانند پدرت نمی‌توانی باشی. پسر من اگر خدا شریکی داشت، پیامبران او نیز به سوی تو می‌آمدند، و آثار قدرتش را می‌دید، و کردار و صفاتش را می‌شناختی، اما خدا، خدایی است یگانه، همانگونه که خود توصیف کرد، هیچ

کس در مملکت داری او نزاعی ندارد، نابود شدنی نیست، و همواره بوده است، اوّل هر چیزی است که آغاز ندارد، و آخر هر چیزی که پایان نخواهد داشت، برتر از آن است که قدرت پروردگاری او را فکر و اندیشه درک کند. حال که این حقیقت را دریافتی، در عمل بکوش آن چنانکه همانند تو سزاوار است بکوشد، که منزلت آن اندک، و توانایی اش ضعیف، و ناتوانی اش بسیار، و اطاعت خدا را مشتاق، و از عذابش ترسان، و از خشم او گریزان است، زیرا خدا تو را جز به نیکوکاری فرمان نداده، و جز از زشتی ها نهی نفرموده است.

۷ ضرورت آخرت گرایی

ای پسر من تو را از دنیا و تحولات گوناگونش، و نابودی و دست به دست گردیدنش آگاه کردم، و از آخرت و آنچه برای انسان ها در آنجا فراهم است اطلاع دادم، و برای هر دو مثال ها زدم، تا پند پذیری، و راه و رسم زندگی بیاموزی، همانا داستان آن کس که دنیا را آزمود، چونان مسافرانی است که در سر منزلی بی آب و علف و دشوار اقامت دارند و قصد کوچ کردن به سرزمینی را دارند که در آنجا آسایش و رفاه فراهم است. پس مشکلات راه را تحمل می کنند، و جدایی دوستان را می پذیرند، و سختی سفر، و ناگواری غذا را با جان و دل قبول می کنند، تا به جایگاه وسیع، و منزلگاه امن، با آرامش قدم بگذارند، و از تمام سختی های طول سفر احساس ناراحتی ندارند، و هزینه های مصرف شده را غرامت نمی شمارند، و هیچ چیز برای آنان دوست داشتنی نیست جز آن که به منزل امن، و محل آرامش برسند. اما داستان دنیا پرستان همانند گروهی است که از جایگاهی پر از نعمت ها می خواهند به سرزمین خشک و بی آب و علف کوچ کنند، پس در نظر آنان چیزی ناراحت کننده تر از این نیست که از جایگاه خود جدا می شوند، و ناراحتی ها را باید تحمل کنند.

۸ معیارهای روابط اجتماعی

ای پسر من نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آنچه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آنچه را که برای خود نمی پسندی، برای دیگران می پسند، ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آنچه را که برای دیگران زشت می داری برای خود نیز زشت بشمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می پسندی، آنچه نمی دانی نگو، گر چه آنچه را می دانی اندک است، آنچه را دوست نداری به تو نسبت دهند، در باره دیگران مگو، بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است، نهایت کوشش را در زندگی داشته باش، و در فکر ذخیره سازی برای دیگران مباش، آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع تر باش.

۹ تلاش در جمع آوری زاد و توشه

بدان راهی پر مشقت و بس طولانی در پیش روی داری، و در این راه بدون کوشش بایسته، و تلاش فراوان، و اندازه گیری زاد و توشه، و سبک کردن بار گناه، موفق نخواهی بود، بیش از تحمل خود بار مسئولیت‌ها بر دوش منه، که سنگینی آن برای تو عذاب آور است. اگر مستمندی را دیدی که توشه‌ات را تا قیامت می‌برد، و فردا که به آن نیاز داری به تو باز می‌گرداند، کمک او را غنیمت بشمار، و زاد و توشه را بر دوش او بگذار، و اگر قدرت مالی داری بیشتر انفاق کن، و همراه او بفرست، زیرا ممکن است روزی در رستخیز در جستجوی چنین فردی باشی و او را نیابی. به هنگام بی‌نیازی، اگر کسی از تو وام خواهد، غنیمت بشمار، تا در روز سختی و تنگدستی به تو باز گرداند، بدان که در پیش روی تو، گردنه‌های صعب العبوری وجود دارد، که حال سبکباران به مراتب بهتر از سنگین باران است، و آن که کند رود حالش بدتر از شتاب گیرنده می‌باشد، و سرانجام حرکت، بهشت و یا دوزخ خواهد بود، پس برای خویش قبل از رسیدن به آخرت وسائلی مهیا ساز، و جایگاه خود را پیش از آمدنت آماده کن، زیرا پس از مرگ، عذری پذیرفته نمی‌شود، و راه باز گشتی وجود ندارد.

۱۰ نشانه‌های رحمت الهی

بدان، خدایی که گنج‌های آسمان و زمین در دست اوست، به تو اجازه درخواست داده، و اجابت آن را به عهده گرفته است. تو را فرمان داده که از او بخواهی تا عطا کند، درخواست رحمت کنی تا ببخشد، و خداوند بین تو و خودش کسی را قرار نداده تا حجاب و فاصله ایجاد کند، و تو را مجبور نساخته که به شفیع و واسطه‌ای پناه ببری، و در صورت ارتکاب گناه در توبه را مسدود نکرده است، در کیفر تو شتاب نداشته، و در توبه و بازگشت، بر تو عیب نگرفته است، در آنجا که رسوایی سزاوار توست، رسوا نساخته، و برای بازگشت به خویش شرائط سنگینی مطرح نکرده است، در گناهان تو را به محاکمه نکشیده، و از رحمت خویش ناامیدت نکرده، بلکه بازگشت تو را از گناهان نیکی شمرده است. هر گناه تو را یکی، و هر نیکی تو را ده به حساب آورده، و راه بازگشت و توبه را به روی تو گشوده است. هر گاه او را بخوانی، ندایت را می‌شنود، و چون با او راز دل گویی راز تو را می‌داند، پس حاجت خود را با او بگویی، و آنچه در دل داری نزد او باز گوی، غم و اندوه خود را در پیشگاه او مطرح کن، تا غم‌های تو را بر طرف کند و در مشکلات تو را یاری رساند.

۱۱ شرائط اجابت دعا

و از گنجینه‌های رحمت او چیزهایی را درخواست کن که جز او کسی نمی‌تواند عطا کند، مانند عمر بیشتر، تندرستی بدن، و گشایش در روزی. سپس خداوند کلیده‌های گنجینه‌های خود را در دست تو قرار داده که به تو اجازه دعا کردن داد، پس هر گاه اراده کردی می‌توانی با دعا، درهای نعمت خدا را بگشایی، تا باران رحمت الهی بر تو ببارد. هرگز از تأخیر اجابت دعا ناامید مباش، زیرا بخشش الهی باندازه نیت است، گاه، در اجابت دعا تأخیر

می‌شود تا پاداش درخواست کننده بیشتر و جزای آرزومند کامل‌تر شود، گاهی درخواست می‌کنی اما پاسخ داده نمی‌شود، زیرا بهتر از آنچه خواستی به زودی یا در وقت مشخص، به تو خواهد بخشید، یا به جهت اعطاء بهتر از آنچه خواستی، دعا به اجابت نمی‌رسد، زیرا چه بسا خواسته‌هایی داری که اگر داده شود مایه هلاکت دین تو خواهد بود، پس خواسته‌های تو به گونه‌ای باشد که جمال و زیبایی تو را تأمین، و رنج و سختی را از تو دور کند، پس نه مال دنیا برای تو پایدار، و نه تو برای مال دنیا باقی خواهی ماند.

۱۲ ضرورت یاد مرگ

پسرم، بدان تو برای آخرت آفریده شدی، نه دنیا، برای رفتن از دنیا، نه پایدار ماندن در آن، برای مرگ، نه زندگی جاودانه در دنیا، که هر لحظه ممکن است از دنیا کوچ کنی، و به آخرت در آیی. و تو شکار مرگی هستی که فرار کننده آن نجاتی ندارد، و هر که را بجوید به آن می‌رسد، و سرانجام او را می‌گیرد. پس، از مرگ بترس نکند زمانی سراغ تو را گیرد که در حال گناه یا در انتظار توبه کردن باشی و مرگ مهلت ندهد و بین تو و توبه فاصله اندازد، که در این حال خود را تباه کرده‌ای. پسرم فراوان بیاد مرگ باش، و به یاد آنچه که به سوی آن می‌روی، و پس از مرگ در آن قرار می‌گیری. تا هنگام ملاقات با مرگ از هر نظر آماده باش، نیروی خود را افزون، و کمر همت را بسته نگهدار که ناگهان نیاید و تو را مغلوب سازد. مبدا دلبستگی فراوان دنیا پرستان، و تهاجم حریصانه آنان به دنیا، تو را مغرور کند، چرا که خداوند تو را از حالات دنیا آگاه کرده، و دنیا نیز از وضع خود تو را خبر داده، و از زشتی‌های روزگار پرده برداشته است.

۱۳ شناخت دنیا پرستان

همانا دنیا پرستان چونان سگ‌های درنده، عو عو کنان، برای دریدن صید در شتابند، برخی به برخی دیگر هجوم آورند، و نیرومندشان، ناتوان را می‌خورد، و بزرگ‌ترها کوچک‌ترها را. و یا چونان شترانی هستند که برخی از آنها پای بسته، و برخی دیگر در بیابان رها شده، که راه گم کرده و در جاده‌های نامعلومی در حرکتند، و در وادی پر از آفت‌ها، و در شنزاری که حرکت با کندی صورت می‌گیرد گرفتارند، نه چوپانی دارند که به کارشان برسد، و نه چراننده‌ای که به چراگاهشان ببرد. دنیا آنها را به راه کوری کشاند. و دیدگانشان را از چراغ هدایت بپوشاند، در بیراهه سرگردان، و در نعمت‌ها غرق شده‌اند،

که نعمت‌ها را پروردگار خود قرار دادند. هم دنیا آنها را به بازی گرفته، و هم آنها با دنیا به بازی پرداخته، و آخرت را فراموش کرده‌اند. اندکی مهلت ده، بزودی تاریکی بر طرف می‌شود، گویا مسافران به منزل رسیده‌اند، و آن کس که شتاب کند به کاروان خواهد رسید. پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز آماده است همواره در حرکت خواهد بود، هر چند خود را ساکن پندارد، و همواره راه می‌پیماید هر چند در جای خود ایستاده و راحت باشد.

۱۴ ضرورت واقع نگری در زندگی (ارزش‌های گوناگون اخلاقی)

به یقین بدان که تو به همه آرزوهای خود نخواهی رسید، و تا زمان مرگ بیشتر زندگی نخواهی کرد، و بر راه کسی می‌روی که پیش از تو می‌رفت، پس در به دست آوردن دنیا آرام باش، و در مصرف آنچه به دست آوردی نیکو عمل کن، زیرا چه بسا تلاش بی اندازه برای دنیا که به تاراج رفتن اموال کشانده شد. پس هر تلاشگری به روزی دلخواه نخواهد رسید، و هر مدارا کننده‌ای محروم نخواهد شد. نفس خود را از هر گونه پستی باز دار، هر چند تو را به اهدافت رساند، زیرا نمی‌توانی به اندازه آبرویی که از دست می‌دهی بهایی به دست آوری. برده دیگری مباش، که خدا تو را آزاد آفرید، آن نیک که جز با شر به دست نیاید نیک نیست، و آن راحتی که با سختی‌های فراوان به دست آید، آسایش نخواهد بود. بهره‌یز از آن که مرکب طمع ورزی تو را به سوی هلاکت به پیش راند، و اگر توانستی که بین تو و خدا صاحب نعمتی قرار نگیرد، چنین باش، زیرا تو، روزی خود را دریافت می‌کنی، و سهم خود بر می‌داری، و مقدار اندکی که از طرف خدای سبحان به دست می‌آوری، بزرگ و گرمی‌تر از (مال) فراوانی است که از دست بندگان دریافت می‌داری، گرچه همه از طرف خداست. آنچه با سکوت از دست می‌دهی آسانتر از آن است که با سخن از دست برود، چرا که نگهداری آنچه در مشک است با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است، و نگهداری آنچه که در دست داری، پیش من بهتر است از آن که چیزی از دیگران بخواهی، و تلخی نا امیدی بهتر از درخواست کردن از مردم است. شغل همراه با پاکدامنی، بهتر از ثروت فراوانی است که با گناهان به دست آید، مرد برای پنهان نگاه داشتن اسرار خویش سزاوارتر است، چه بسا تلاش کننده‌ای که به زیان خود می‌کوشد، هر کس پر حرفی کند یاوه می‌گوید، و آن کس که بیندیشد آگاهی یابد، با نیکان نزدیک شو و از آنان باش، و با بدان دور شو و از آنان دوری کن. بدترین غذاها، لقمه حرام، و بدترین ستم‌ها، ستمکاری به ناتوان است. جایی که مدارا کردن درشتی به حساب آید به جای مدارا درشتی کن، چه بسا که دارو بر درد افزاید، و بیماری، درمان باشد، و چه بسا آن کس که اهل اندرز نیست، اندرز دهد، و نصیحت کننده دغل کار باشد. هرگز بر آرزوها تکیه نکن که سرمایه احمقان است، و حفظ عقل، پند گرفتن از تجربه‌هاست، و بهترین تجربه آن که تو را پند آموزد. پیش از آن که فرصت از دست برود، و اندوه ببار آورد، از فرصت‌ها استفاده کن. هر تلاشگری به خواسته های خود نرسد، و هر پنهان شده ای باز نمی‌گردد. از نمونه های تباهی، نابود کردن زاد و توشه آخرت است. هر کاری پایانی دارد، و به زودی آنچه برای تو مقدّر گردیده خواهد رسید. هر بازرگانی خویش را به مخاطره افکند. چه بسا اندکی که از فراوانی بهتر است نه در یاری دادن انسان پست چیزی وجود دارد و نه در دوستی با دوست مّتهم، حال که روزگار در اختیار تو است آسان گیر، و برای آن که بیشتر به دست آوری خطر نکن. از سوار شدن بر مرکب ستیزه جویی بهره‌یز.

۱۵ حقوق دوستان

چون برادرت از تو جدا گردد، تو پیوند دوستی را برقرار کن، اگر روی برگرداند تو مهربانی کن، و چون بخل ورزد تو بخشنده باش، هنگامی که دوری می‌گزیند تو نزدیک شو، و چون سخت می‌گیرد تو آسان گیر، و به هنگام گناهِش عذر او بپذیر، چنان که گویا بنده او می‌باشی، و او صاحب نعمت تو می‌باشد. مبدا دستورات یاد شده را با غیر دوستان انجام دهی، یا با انسان‌هایی که سزاوار آن نیستند بجا آوری، دشمن دوست خود را دوست مگیر تا با دوست دشمنی نکنی. در پند دادن دوست بکوش، خوب باشد یا بد، و خشم را فرو خور که من جرعه‌ای شیرین‌تر از آن ننوشیدم، و پایانی گوارتر از آن ندیده‌ام. با آن کس که با تو درشتی کرده، نرم باش که امید است به زودی در برابر تو نرم شود، با دشمن خود با بخشش رفتار کن، زیرا سرانجام شیرین دو پیروزی است (انتقام گرفتن یا بخشیدن) اگر خواستی از برادرت جدا شوی، جایی برای دوستی باقی گذار، تا اگر روزی خواست به سوی تو باز گردد بتواند، کسی که به تو گمان نیک برد او را تصدیق کن، و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حقش را ضایع می‌کنی با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده‌ات بد بخت‌ترین مردم نسبت به تو نباشند، و به کسی که به تو علاقه‌ای ندارد دل مبیند، مبدا برادرت برای قطع پیوند دوستی، دلیلی محکم‌تر از برقراری پیوند با تو داشته باشد، و یا در بدی کردن، بهانه‌ای قوی‌تر از نیکی کردن تو بیاورد، ستمکاری کسی که بر تو ستم می‌کند در دیده‌ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زیان خود، و سود تو کوشش دارد، و سزای آن کس که تو را شاد می‌کند بدی کردن نیست.

۱۶ ارزشهای اخلاقی

پسرم بدان که روزی دو قسم است، یکی آن که تو آن را می‌جویی، و دیگر آن که او تو را می‌جوید، و اگر تو به سوی آن نروی، خود به سوی تو خواهد آمد، چه زشت است فروتنی به هنگام نیاز، و ستمکاری به هنگام بی‌نیازی همانا سهم تو از دنیا آن اندازه خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی، اگر برای چیزی که از دست دادی ناراحت می‌شوی،

پس برای هر چیزی که به دست تو نرسیده نیز نگران باش. با آنچه در گذشته دیده یا شنیده‌ای، برای آنچه که هنوز نیامده، استدلال کن، زیرا تحولات و امور زندگی همانند یکدیگرند، از کسانی مباش که اندرز سودشان ندهد، مگر با آزردن فراوان، زیرا عاقل با اندرز و آداب پند گیرد، و حیوانات با زدن. غم و اندوه را با نیروی صبر و نیکویی یقین از خود دور ساز. کسی که میانه روی را ترک کند از راه حق منحرف می‌گردد، یار و همنشین، چونان خویشاوند است. دوست آن است که در نهان آیین دوستی را رعایت کند. هوا پرستی همانند کوری است. چه بسا دور که از نزدیک نزدیک‌تر، و چه بسا نزدیک که از دور دورتر است، انسان تنها، کسی است که دوستی ندارد، کسی که از حق تجاوز کند، زندگی بر او تنگ می‌گردد، هر کس قدر و منزلت خویش بداند حرمتش باقی است، استوارترین

وسیله‌ای که می‌توانی به آن چنگ زنی، رشته‌ای است که بین تو و خدای تو قرار دارد. کسی که به کار تو اهتمام نمی‌ورزد دشمن توست. گاهی ناامیدی، خود رسیدن به هدف است، آنجا که طمع ورزی هلاکت باشد. چنان نیست که هر عیبی آشکار، و هر فرصتی دست یافتنی باشد، چه بسا که بینا به خطا می‌رود و کور به مقصد رسد. بدی‌ها را به تأخیر انداز، زیرا هر وقت بخواهی می‌توانی انجام دهی. بریدن با جاهل، پیوستن به عاقل است، کسی که از نیرنگ‌بازی روزگار ایمن باشد به او خیانت خواهد کرد، و کسی که روزگار فانی را بزرگ بشمارد، او را خوار خواهد کرد. چنین نیست که هر تیر اندازی به هدف بزند، هر گاه اندیشه سلطان تغییر کند، زمانه دگرگون شود. پیش از حرکت، از همسفر بپرس، و پیش از خریدن منزل همسایه را بشناس. از سخنان بی ارزش و خنده آور بپرهیز، گر چه آن را از دیگری نقل کرده باشی.

۱۷ جایگاه زن و فرهنگ پرهیز

در امور سیاسی کشور از مشورت با زنان بپرهیز، که رأی آنان زود سست می‌شود، و تصمیم آنان ناپایدار است. در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زیرا که سخت‌گیری در پوشش، عامل سلامت و استواری آنان است. بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیر صالح را در میانشان آوری، و اگر بتوانی به گونه‌ای زندگی کنی که غیر تو را شناسند چنین کن. کاری که برتر از توانایی زن است به او وامگذار، که زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش، مبادا در گرمی داشتن زن زیاده روی کنی که او را به طمع ورزی کشانده برای دیگران به ناروا شفاعت کند. بپرهیز از غیرت نشان دادن بیجا که درستکار را به بیمار دلی، و پاکدامن را به بدگمانی رساند کار هر کدام از خدمتکارانت را معین کن که او را در برابر آن کار مسئول بدانی، که تقسیم درست کار سبب می‌شود کارها را به یکدیگر وا نگذارند، و در خدمت سستی نکنند. خویشاوندانت را گرمی دار، زیرا آنها پر و بال تو می‌باشند، که با آن پرواز می‌کنی، و ریشه تو هستند که به آنها باز می‌گردد، و دست نیرومند تو می‌باشند که با آن حمله می‌کنی. دین و دنیای تو را به خدا می‌سپارم، و بهترین خواسته الهی را در آینده و هم اکنون، در دنیا و آخرت، برای تو می‌خواهم، با درود.

"شرح بخش‌هایی از نامه"

این نامه از سوی چه کسی و به چه کسی است؟

این بخش در حقیقت عنوان نامه را مشخص می‌کند، زیرا معمولاً به هنگام نوشتن نامه می‌نویسند: مِنْ قُلانِ إِلَى قُلانٍ؛ یعنی این نامه از سوی فلان کس به سوی فلان کس نگاشته می‌شود. امام (علیه السلام) به جای اینکه نام خود و نام فرزندش امام حسن (علیه السلام) را ببرد با ذکر اوصافی زمینه را برای اندرزهای بسیار مهم آینده هموار می‌سازد.

ابتدا شش صفت برای خود و سپس چهارده صفت برای فرزندش بیان می فرماید که فضای نامه را با این اوصاف کاملاً آماده و روشن و شفاف می کند.

نخست می فرماید: «این نامه از سوی پدری است که عمرش رو به فناست، او به سخت گیری زمان معترف و آفتاب زندگیش رو به غروب است (و خواه ناخواه) تسلیم گذشت دنیا (و مشکلات آن). همان کسی که در منزلگاه پیشینیان از دنیا رفته سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد»؛ (مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقَرِّ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمَرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا، السَّائِكِ مَسَاكِنَ الْمَوْتَى، وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا).

امام (علیه السلام) با ذکر این اوصاف برای خود اهداف مختلفی را دنبال می کند؛ نخست اینکه به فرزندش می فهماند من با کوله بار عظیمی از تجربه که با گذشت زمان برایم حاصل شده این نامه را می نویسم. دیگر اینکه گوینده اندرزاها اگر تواضع به خرج دهد و از موضع بالا و آمرانه سخن نگوید، سخنانش بسیار اثربخش تر خواهد بود. سوم اینکه پسرش بداند به زودی پدر می رود و باید جای پدر بنشیند و درک این حقیقت او را برای پذیرش اندرزاها آماده تر می سازد.

تعبیر به «فانی» (که در اصل «فانی» بوده و برای هماهنگ شدن با جمله های بعد یای آن حذف شده) اشاره به این است که من قسمت عمده عمر خود را از دست داده ام و در آستانه چشم فرو بستن از دنیا قرار دارم، زیرا امام (علیه السلام) این سخن را زمانی بیان فرمود که ظاهراً عمر مبارکش از شصت گذشته بود.

جمله «الْمُقَرِّ لِلزَّمَانِ» اشاره به حوادث سخت زمان و تلخ و شیرین هایی است که خواه ناخواه پیش می آید. جمله «الْمُدْبِرِ الْعُمَرِ» تأکیدی است بر اینکه من در سرایشی پایان عمر قرار گرفته ام و جمله «الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا» اشاره به غلبه حوادث بر انسان است.

جمله «السَّائِكِ مَسَاكِنَ الْمَوْتَى» اشاره به این است که این منازلی که ما در آن مسکن می کنیم غالباً ساخته و پرداخته پیشینیان است. آنها ساختند و ما در آن نشسته ایم و گاه ما می سازیم و به آیندگان تحویل می دهیم. سرانجام جمله «وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا» اشاره به نزدیک بودن لحظه کوچ از دنیاست؛ یعنی من با آگاهی از تمام این ویژگی ها و آگاهی ها قلم به دست گرفتم و مشغول نوشتن این نامه ام.

آن گاه امام (علیه السلام) مخاطب خود را بدون ذکر نام با چهارده وصف توصیف می کند و می فرماید: «این نامه به فرزند است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و از جهان چشم فرو بستند) کسی که هدف بیماری هاست و گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور، بدهکار و اسیر مرگ، هم پیمان اندوه ها، قرین غم ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است»؛ (إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمِّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضًا لِسُقَامٍ، وَرَهِينَةً لِلْآيَامِ، وَرَمِيَّةَ الْمَصَائِبِ، وَعَبْدَ الدُّنْيَا، وَتَاجِرَ الْغُرُورِ، وَغَرِيمَ الْمَنَايَا، وَأَسِيرَ الْمَوْتِ، وَحَلِيفَ الْهُمُومِ، وَقَرِينَ الْحُزَنِ، وَنُصَبَ الْآفَاتِ، وَصَرِيحَ الشَّهَوَاتِ، وَخَلِيفَةَ الْأُمُوتِ).

نخستین وصفی که امام (علیه السلام) در اینجا برای فرزندش - و به بیان دیگر برای همه انسان ها - ذکر می کند این است که او در این جهان به دنبال اموری می رود که قابل وصول نیست، زیرا انسان دنیایی خالی از هرگونه

مشکلات و ناراحتی ها و ناکامی ها می خواهد در حالی که طبیعت دنیا آمیخته با مشکلات و رنج ها و مصائب است «الْمُؤْمِلُ مَا لَا يُدْرِكُ».

جمله «السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ» مفهومی است که همه انسان ها در طریقی گام می نهند که انتهای آن مرگ و هلاکت است، همان گونه که قرآن می گوید: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) و هیچ گونه استثنایی هم برای آن ذکر نمی کند.

جمله «غَرَضِ الْأَسْقَامِ» در واقع توضیحی است برای آنچه گذشت، زیرا انسان خواه ناخواه در این جهان هدف انواع بیماری هاست؛ در کودکی و جوانی به شکلی و در پیری به شکلی دیگر.

تعبیر به «وَرَهِينَةُ الْأَيَّامِ» با توجه به اینکه «رهینه» معنای گروگان و اسیر دارد اشاره به این است که انسان همواره در چنگال روزها گرفتار است و گذشت زمان او را با خود می برد؛ بخواهد یا نخواهد. در پایان عمر نیز وی را رها می سازد و به قبر می سپرد.

تعبیر «وَرَمِيَتْهُ الْمَصَائِبُ» با توجه به اینکه «رمیه» به معنای چیزی است که وسیله نشانه گیری برای پرتاب تیرها می شود اشاره به این است که مصیبت ها که در جان و مال و بستگان و دوستان و عزیزان رخ می دهد از هر سو او را نشانه گیری کرده اند. کسی را نمی یابیم که در عمرش به مصائب مختلفی گرفتار نشود. همان گونه که امام (علیه السلام) در جای دیگر می فرماید: «دَارُ الْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَبِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ؛ دنیا سرائی است که در لابه لای بلاها پیچیده شده و به بی وفایی معروف است». از عجائب دنیا این است که تیرهای مصائب که به او پرتاب می شود غالباً نمی بیند که از کجاست و چگونه است ناگهان چشم باز می کند می بیند تیر مصیبتی بر جان او نشسته و به گفته شاعر:

وَلَوْ أَنِّي أَرَمِي بِنَبْلِ رَأْيِهَا *** وَلَكِنِّي أَرَمِي بِغَيْرِ سِهَامِ

اگر تیری که به سوی من پرتاب می شد، تیر را می دیدم و می دانستم از کدام سو پرتاب شده ولی نه تیر دنیا را می بینم و نمی دانم از چه سویی پرتاب شده.

جمله «وَعَبْدُ الدُّنْيَا وَتَاجِرُ الْغُرُورِ» اشاره به این است که انسان همچون برده ای در چنگال هوا و هوسها و زرق و برق دنیا گرفتار است و این امور او را به هر سو می برند و تاجر غرور بودنش بدین جهت است که او سرمایه هایی را با تلاش در این دنیا به دست می آورد که سربابی بیش نیست و مجموعه ای از مکر و فریب است. سرمایه هایی که به زودی از دست می رود و دیگران همیشه به آن چشم دوخته اند.

فقره «غَرِيمِ الْمَنَايَا» انسان را به شخص بدهکاری تشبیه می کند که طلبکار او مرگ است؛ مرگی که جان او را می گیرد و جسمش را در خاک پنهان می سازد و تعبیر به «أَسِيرِ الْمَوْتِ» همان مطلب را به شکل دیگری بیان می کند؛ گاه می فرماید: بدهکار مرگ و گاه می فرماید: اسیر موت است.

جملات «حَلِيفِ الْهَمُومِ؛ هم پیمان اندوه ها» و «قَرِينِ الْحُزَنِ؛ قرین غم ها» اشاره به این است که سراسر زندگی آمیخته با انواع غم و اندوه است؛ غم روزی، غم بیماری، غم از دست دادن فرصت ها، غم خیانت های بعضی از دوستان و غم توطئه های دشمنان. آیا می توان کسی را پیدا کرد که در طول عمر اسیر این غم ها نشده باشد.

در اینجا اشاره به داستان معروف اسکندر بد نیست؛ هنگامی که می خواست از دنیا برود مادرش زنده بود و می دانست بسیار ناراحت می شود. تدبیری اندیشید که مایه تخفیف آلام او شود به او گفت: مادر بر مرگ من اشک بریز و عزای مرا گرم کن؛ ولی تنها گریه مکن؛ گروهی را دعوت کن که تو را در این امر یاری کنند و کسانی که برای من گریه کنند؛ نه برای گرفتاری ها و مصائب خویشان.

مادر وصیت فرزند را بعد از مرگ او عمل کرد به سراغ همسایگان و دوستان و خویشاوندان و آشنایان رفت. از هر کس سؤال می کرد که تو غم و اندوهی نداری؟ غم خود را با او در میان گذاشت؛ یکی گفت همسر من از دنیا رفته دیگری گفت به مصیبت فرزند گرفتارم، سومی گفت در معاملات زیان سختی دیده ام و چهارمی از بیماری و درد خود سخن گفت. مادر فهمید که دلی بی غم در این جهان نیست و طبق ضرب المثل معروف «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَتْ طَابَتْ؛ بلا و مصیبت هرگاه عمومی شود قابل تحمل است» مصیبت فرزند برای او قابل تحمل شد.

تعبیر به «تُصَبُّ الْأَفَاتِ وَصَرِيحُ الشَّهَوَاتِ» با توجه به اینکه «تُصَبُّ» به معنای اهدافی است که تیر اندازان آن را نشانه گیری می کنند و «صَرِيح» به معنای کسی است که مغلوب می شود و به زمین می افتد، اشاره به آفات مختلفی است که از هر سو انسان را هدف گیری می کند و شهواتی که او را به زانو در آورده تاب مقاومت در برابر آن ندارد.

جمله «خَلِيفَةُ الْأُمَوَاتِ» اشاره به این است که ای انسان فراموش نکن تو جانشین مردگانی و در آینده به آنها خواهی پیوست و کسان دیگری جانشین تو می شوند و این رشته همچنان ادامه می یابد و سر دراز دارد.

جالب اینکه امام (علیه السلام) در معرفی خود شش صفت و در معرفی فرزندش چهارده صفت از مشکلاتی که هر انسانی در زندگی دنیا با آن روبه روست، بیان فرموده است؛ یعنی در واقع در مقابل هر وصف خویش دو وصف از فرزندش و در برابر هر مشکل خود دو مشکل از مخاطبش را بازگو می کند.

سبب نگاشتن این نامه:

امام (علیه السلام) در این بخش از نامه خود، از وضع خویشان شروع می کند و در ضمن، انگیزه خود را برای اقدام به این وصیت نامه اخلاقی و انسانی شرح می دهد و به طور خلاصه می فرماید: من به خود نگاه کردم دیدم ستاره عمرم رو به افول نهاده و باید در فکر خویشان باشم و آماده سفر آخرت شوم؛ ولی از آنجا که تو را بخشی از وجود خود، بلکه تمام وجود خود می بینم خویش را ناگزیر از این اندرزها و نصیحت ها و هشدارها دیدم. می فرماید:

«اما بعد آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجه به دنیا و اهل آن باز داشته»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ وَإِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي).

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن چنین نتیجه گیری می کند که: «این توجه سبب شده، اشتغال به خویشان مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشت را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر

راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست»؛ (غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هَمَّ نَفْسِي، فَصَدَفَنِي أَيْ وَصَرَفَنِي عَنْ هَوَايَ، وَصَرَحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي، فَأَقْضَى بِي إِلَى جِدٍّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ، وَصِدْقٌ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ).

اشاره به اینکه پشت کردن دنیا، سبب بیداری انسان است، زیرا خود را در آستانه انتقال از دنیا می بیند و همین امر موجب می شود که از هوای نفس بپرهیزد و به طور جدی به سرنوشت خویش بیندیشد؛ از هوا و هوس بپرهیزد، سرگرمی های غافل کننده را کنار زند، به خویشتن راست بگوید و دور از هرگونه تعصب و سهل انگاری، به آینده خود؛ یعنی سفر آخرت فکر کند.

امام (علیه السلام) این مقدمه را ظاهراً به دو منظور بیان فرمود: نخست اینکه مخاطب کاملاً باور کند که آنچه به او گفته می شود کاملاً جدی است و نتیجه مطالعه ای عمیق نسبت به حال و آینده است. دیگر اینکه به فرزندش نیز هشدار دهد که چنین آینده ای را نیز در پیش دارد و همیشه جوان نمی ماند (هرچند جوانی دلیل بر اعتماد و اطمینان به زندگی نیست) بلکه چیزی نمی گذرد که کاروان عمر به منزلگاه نهایی نزدیک می شود. مبادا فرزندش گرفتار غرور جوانی شود و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد.

آن گاه امام (علیه السلام) به سراغ این نکته می رود که چرا به فکر اندرز گسترده ای به فرزندش افتاده در حالی که توجه امام (علیه السلام) به سرنوشت خویش است می فرماید: «چون تو را جزیی از وجود خود بلکه تمام وجود خودم یافته ام گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مرگ دامت را بگیرد گویا دامن مرا گرفته، به این جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافته ام، از این رو این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه گاه و پشتوانه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم»؛

(وَوَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِراً بِهِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ قَنِيْتُ).

تعبیر امام (علیه السلام) به اینکه تو را بعضی از وجود خود یافته ام تفسیر روشنی دارد، زیرا فرزند از پدر و مادر متولد می شود و اجزای او برگرفته از اجزای آنهاست. اما اینکه می فرماید: تو را تمام وجود خودم یافته ام؛ ممکن است اشاره به این باشد که تو امام بعد از من و جانشین منی، بنابراین تمام وجود من در تو تجلی می کند و تو تجلی گاه تمام وجود منی.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمله اشاره به مجموعه صفات جسمانی و روحانی باشد که به حکم قانون وراثت از پدران به فرزندان می رسد و فرزندان واجد صفات روحانی و جسمانی پدرند.

در میان عرب نیز ضرب المثل هایی است از جمله شعر معروف شاعر است که می گوید:

إِنَّمَا أَوْلَادُنَا بَيْنَنَا *** أَكْبَادُنَا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ

فرزندان ما جگران ما هستند که بر روی زمین راه می روند. در شرح نهج البلاغه مرحوم تستری آمده است که مردی اعرابی فرزند از دست رفته اش را دفن کرد و سپس گفت:

دَفَنْتُ بِنَفْسِي بَعْضَ نَفْسِي فَأَصْحَبَتْ *** وَلِلنَّفْسِ مِنْهَا دَافِنٌ وَدَفِينٌ

بخشی از وجودم را با دست خود به خاک سپردم و نگریستم که دفن کننده و دفن شونده یکی است.

جمله «حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً...» در واقع توضیحی و دلیلی است در اینکه چگونه فرزند دلبندهش بعض وجود او و یا همه وجود اوست می فرماید: به همین دلیل هر مصیبتی و هر درد و رنجی به تو برسد گویی به من رسیده حتی اگر مرگ دامت را بگیرد گویی دامن مرا گرفته است، چون همه چیز خود را در تو می بینم و تو تمام هستی منی. به هر حال این اهتمام امام (علیه السلام) به امر فرزندش انگیزه اصلی بیان این وصیت نامه طولانی که مجموعه ای است از بهترین اندرزها و هدایت ها در زمینه توحید، معاد، آداب زندگی، آداب تهذیب نفس و راه و رسم درست زیستن در جامعه و از آنجا که امام (علیه السلام) به مقتضای حدیث معروف «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» پدر تمام امت است، مخاطب در این وصیت نامه در واقع همه امتند.

جمله «إِنْ أَنَا بَقِيتُ لَكَ أَوْ فَنِيتُ» اشاره به جاودانگی محتوای این نامه است و در واقع چنین است با اینکه بیش از هزار سال بر آن گذشته کاملاً تازه و شاداب، بالنده و پربار است و مصداق روشنی است از آیه شریفه (كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا).***
 "فَلَا يَقْنَطَنَّكَ إِبْطَاءُ إِبْجَابَتِهِ فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ"

'کندی در اجابت دعا، تو را نا امید نسازد، زیرا که اجابت به میزان نیت است.'

امام علی علیه السلام در اینجا اولاً از نومیدی نهی می کنند و منشاء پیدایش نومیدی را هم بطور ضمنی آورده اند و آن عدم اجابت دعاست که بصورت محسوس می بینیم تاخیر در اجابت دعاها در بسیاری از مواقع حالت زدگی و یأس و نومیدی را بدنبال دارد و امام بزرگوار از پیدایش چنین حالتی نهی می کنند و بعد از آن بذکر مطلب بسیار مهم و قابل توجهی می پردازند و آن، عوامل تأخیر در اجابت یا عدم اجابت است.

اولین مطلبی را که در این رابطه آورده اند این است که عطا و بخشش الهی به میزان نیت است. و بنابراین، نیت خیر و تصمیم صحیح و انسانی، موجب تسریع در اجابت است و نیت سوء و اراده های باطل و انگیزه های نادرست، موجب تاخیر اجابت و یا عدم اجابت خواهد گردید.

گاهی حوائج و مقاصد انسان، ناشی از یک نیست سوء و باطل است؛ مانند کسی که از خدا خانه می خواهد، زیرا دیده که رفیقش خانه ای وسیع و زیبا دارد و این موضوع او را به تنگ آورده و می خواهد به هر وسیله ای هست یک خانه ی آنچنانی را فراهم بیاورد. و یا گاهی از اوقات حاجت او در طریق یک امر شیطانی است، مانند کسی که از خدا خانه می خواهد، ولی درون او را که بررسی کنیم به این مطالب می رسیم که او خانه را برای تفاخر و برتری جوئی می خواهد و نظرش این است که در مقام مفاخره و فخر فروشی از دیگران عقب نماند و نسبت به آنها کمی و کاستی نداشته باشد.

بسیاری از دعاها فاقد اوصاف لازم است و منشاء و مبداء آن یا هدف آن یک جریان شیطانی است و از اینرو به هدف اجابت نمی رسد و ما فقط خود موضوع مورد حاجت را می بینیم که امری مباح یا مستحب و مطلوب است

و از اینکه آن را از خداوند خواسته ایم و اجابت نشده سخت نگران و ناراحت می شویم و دیگر به مفاسدی که در آغاز این موضوع قرار گرفته و یا در رشته ی معلولات آن است و بر آن مترتب خواهد شد غفلت داریم.

و ممکن است مقصود از کلام شریف امام علیه السلام 'انّ العطيّة بقدر النية' این باشد که عطایای الهی وابستگی مستقیم به نیت انسان دارد؛ هر اندازه انسان دارای خلوص نیت و پاکی ضمیر باشد دعاها را به اجابت نزدیکتر است و هر اندازه که دارای نیت شر و فاسد باشد، از اجابت دورتر و فاصله ی او زیادتر می باشد.

غرض آنکه ملاک نیت انسانی در مطلق امور، در اجابت دعاها اثر مستقیم دارد و بصورت کلی باید نیت انسان اصلاح گردد و دعا کننده، انسانی خوش نیت و دارای سلامت فکر باشد و به نفع جامعه و برادران و خواهران مسلمان خود بیندیشد تا هنگامی که دعا می کند مورد عنایت خداوند قرار گرفته و دعاها را به اجابت برسد.

و احتمال می رود که مقصود این باشد که انسان در مقام درخواست چیزی از خدا، با تمام وجود و با احساس نیازمندی، آن را از خدای تعالی طلب کند و تنها با زبان از خدا طلب حاجت نکند و بلاشک دعائی که انسان از عمق جان کرده و با تمام وجود چیزی را از خداوند بخواهد، غیر از دعائی است که تنها با زبان بوده و دل و جان او همراهی نداشته باشد.

"وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ"

"و به کارهای نیک امر کن تا از اهل آن باشی"

امام علیه السلام در این فراز مقدس، فرزند برومند خود را اولاً به امر به معروف فرا خوانده و سپس این جمله را می آورد که "تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ"، و گویا مقصودشان این است که با امر به معروف و فرا خواندن مردم به خوبیها، بطور طبیعی خود انسان نیز پاک عمل خواهد شد که این خاصیت تکرار هر چیزی است، یعنی بر اثر مداومت و تکرار، کم کم در جان خود انسان نفوذ می کند و جزء طبیعت او می شود. و ممکن است مقصود این باشد که امر به معروف، چون حکایت از اهتمام انسان به آن خوبی می کند و کاشف از توجه داشتن به آن کار است، پس خود موجب آن است که انسان از اهل خوبی و از خوبان باشد. آری! امر به معروف، کاشف از مهم بودن مطلب، در نظر آدمی است که اگر برایش مهم نبود و اگر این شخص نسبت به آن عمل، بی تفاوت بود، وجهی نداشت که حرکت کند و دیگران را به انجام آن عمل فراخواند و بدین ترتیب امر به معروف موجب آن است که انسان جزء اهل معروف و در شمار نیکان و شایستگان درآید.

"وَأَنْكَرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ" و با دست و زبانت از زشتی ها جلوگیری کن'

غالبا در قبال امر به معروف، فراز نهی از منکر به کار می رود و در اینجا بجای آن، انکار منکر آمده و این نیز به همان معنی است، زیرا مخالفت و جلوگیری از کار بد و عمل زشت و ناروا، جدای از نهی از آنگونه اعمال نخواهد بود و این دو موضوع، از اهم برنامه های اسلامی است و اساس نظام امر دین و عامل نافذ و بسیار موثری برای اصلاح جامعه و نگهداری آنان از کجی و انحراف است. اصلاح نوع انسانی، اثباتاً و نفیاً دائر مدار این دو امر بزرگ است، و میزان اصلاحات جامعه به شدت و ضعف این دو امر عظیم، متفاوت می باشد. ضمناً نباید در مقام نهی از منکر اکتفا به زبان کرد، بلکه امام بزرگوار، انکار منکر با دست، یعنی انکار عملی را مقدم بر انکار با زبان داشته اند.

"وَبَايِنَ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ"

'و از مرتکبین زشتی و عمل منکر، با تمام توان و جدیت دوری کن'

ذکر این جمله بعد از جمله "انکر المنکر" شاید بدین مناسبت باشد که انکار زشتی کردن و اظهار تنفر از بدیها نمودن، و از دیگر سو حشر و نشر با زشتکاران و نشست و برخاست با اهل معصیت، به مسخره شبیه تر است و کار انسان را کم تاثیر می کند. روابط تنگاتنگ و صمیمانه و رفت و آمد با گناهکاران، تقویت عملی آنان است و با وجود آن، زمینه ای برای نهی از منکر باقی نخواهد ماند. و به تعبیر دیگر، دوری از اهل فساد و بدی، زمینه های تاثیر نهی از منکر را بخوبی فراهم آورده و شرائط پیشرفت نهی کننده را مساعد می سازد و از این جهت که بگذریم، اصولاً معاشرت، اختلاط و آمیزش با اهل معصیت، تمایلات سوء و احساسات انحرافی را در نهاد انسان تهییج کرده و خلاصه او را وادار به همان کارهای زشت و ناروای آنان خواهد نمود. بنابراین، امام بزرگوار و مربی نفوس، از فرزند خود و از همه نفوس مستعد می خواهد که با تمام توان با سعی و جد از بدکاران دوری نموده و مطلب را خیلی جدی و مهم تلقی کنند.

"وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ."

'بدانکه خیری نیست در علمی که نفع ندهد و بهره برده نمی شود از علمی که آموختن آن سزاوار نیست.'

آری خیر و شرف علم به آثار و نتایج آن است؛ هر اندازه برکات، انتفاعات و بهره گیری مردم از علمی افزون تر باشد، به همان مقیاس خیر و خوبی آن دانش افزون تر است و هر قدر نتایج و ثمرات علمی از علوم کمتر باشد، خیر آن کمتر و ناچیزتر خواهد بود. بر این اساس، اگر علمی اصلاً قابل انتفاع نبود و بهره و برکتی بر آن مترتب نشد، آن علم بکلی خیر ندارد زیرا بازده و اثر مثبتی ندارد. در این قسمت علوم و دانشها ارزیابی شده اند و به نظر مبارک امیرالمومنین علیه السلام، خیر و شرف هر علمی پیوند و رابطه ی مستقیم با اثر، برداشت و نتایج آن دارد

و اینکه مقدار کارآئی آن چه اندازه است. بنابراین، صرف وقت برای علمی که نتایج و آثار آن ناچیز و غیر قابل ذکر است و یا بکلی فاقد نتیجه و ثمر می باشد، به دور از خرد انسانی خواهد بود.

و از آنسو علومی هست که شرعا تعلم آن شایسته نیست و همین قسم از علوم است که انتفاعی از آن برده نخواهد شد. در اینجا باید توجه داشت که تعلم قسمتی از علوم در اسلام، مذموم و مورد نهی و منع واقع شده است و اینها همان علومی است که نفعی بر آن بار نیست و اگر هست، منافی است که بنظر ظاهرینان و ماده پرستان منفعت است، نه در دید اهل معنی و دلدادگان حقیقت، که در نظر آنان جز زیان و ضرر چیزی بر آن مترتب نیست.

"سَلِّ مِنَ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَ عَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ"

پیش از آنکه درباره راه پیروی، درباره رفیق راه پیروی و پیش از آنکه خانه انتخاب کنی، درباره همسایه پیروی کن. (نامه ۳۱ نهج البلاغه)

شرح حدیث:

بر اساس این فرمایش امام علیه السلام در زبان فارسی هم ضرب المثلی رواج یافته است که می گویند: بگو رفیق کیست تا بگویم چگونه آدمی هستی. و شاعری همین معنی را به شعر در آورده است: تو اول بگو با کیان زیستی؟ پس آنکه بگویم که تو کیستی! سخن امام این هشدار را می دهد که انسان باید دقت کند و هنگام سفر از رفیق راه و همسفر بد و فاسد پرهیز و دوری جوید و همچنین هنگام انتخاب خانه مراقبت کند تا با اشخاصی نادرست و گمراه همسایه نشود. زیرا همسفر فاسد و همسایه گمراه علاوه بر زیانها و ناراحتیهایی که تولید می کنند، بر اثر همراهی و همنشینی و معاشرت پی در پی در روحیه انسان تأثیر بد می گذارند. به همین دلیل ما باید مراقب باشیم و در هر کاری که انجام می دهیم با کسانی همراهی و همفکری کنیم که مطمئن باشیم درستکار و با ایمان و پاک و نیک کردارند. این سخن می تواند ما را در این جهت نیز راهنمایی کند که هر گاه در انتخاب راهی و انجام کاری دچار شک و تردید شدیم یا اگر دیدیم که خودمان قادر به انتخاب راه درست نیستیم، بهتر است پیش از آنکه با چشم بسته به راهی برویم یا شروع به کاری کنیم، افراد دیگر را در نظر بگیریم. یعنی ببینیم کسانی که عقل و درایت و ایمان و پارسایی آنها ثابت شده است چه کار می کنند و از کدام راه می روند تا ما نیز همان راه را در پیش گیریم. به این ترتیب علاوه بر آنکه به گمراهی و فساد دچار نمی شویم از وجود همراه و همنشین خوب هم بهره مند می گردیم.